

## ملاحظاتى درباره نقد ترجمه آثار ادبى

فلیکس دوما

ترجمه شهلا شریفی

توصیه کردن کارى دشوار و ظریف است. بخصوص وقتی که مخاطب (در این جا منتقد ادبى است که نقد ترجمه مى نویسد) نیازی به توصیه احساس نکند. بنابراین اگر چه در این مقاله به خود اجازه داده ام که به هر حال چند توصیه بکنم، تعداد توصیه های مستقیم را به حداقل رسانده ام. ترجیح می دهم این مقاله را مقدمه ای بدانم بر مشکلاتی که فرد احتمالاً در جریان نقد ترجمه با آنها روبرو می شود.

فرض کنید قرار است ترجمه یک اثر ادبى را که در محدوده تخصص من است نقد کنم. داوری من درباره این ترجمه تا حد زیادی تحت تأثیر این واقعیت قرار دارد که این ترجمه قبل از هر چیز خود کتابی است. در نقد کتاب معمولاً درباره نکات بسیاری بحث می شود، از آن جمله است ارزیابی کار نویسنده، جایگاه کتاب در میان آثار ادبى هم عصر یا هم طراز آن، عواملی که تأثیرشان بر کتاب مشهود است و ویژگیهای خاصی که آن کتاب را متمایز می کند. به علاوه، در نقد کتاب غالباً اظهار نظرهایی در مورد نویسنده کتاب و تألیفات دیگر او نیز دیده می شود و بالاخره نقد کتاب ممکن است حاوی اطلاعاتی در مورد آن نسخه بخصوص (که در دست نقد است) باشد. برای مثال منتقد ممکن است به نمایه، نوع چاپ، نوع کاغذ، طرح جلد و غلط نامه کتاب اشاراتی بکند.

آنچه فهرست وار در بالا آمد عناوین مطالبی است که فرد انتظار دارد در نقد کتاب بیابد. اگر چه این فهرست کامل نیست اما از آن می توان به عنوان فهرستی راهگشا در نقد عموم کتابها استفاده کرد. نکته ای که مایلم در این جا بیان کنم این است که وقتی موضوع نقد، ترجمه است امکان یا حتی لزوم ارائه نوعی تفسیر احساس می شود و آن، تفسیر عملکرد مترجم کتاب است. هدف این مقاله بحث درباره این نوع تفسیر است که با انواع تفسیرهای متداول در نقد کتاب تفاوت دارد. البته منظورم این نیست که تفسیر کتاب هیچ شباهت یا ارتباطی با تفسیر ترجمه ندارد، آنچه می خواهم بگویم این است که مفسری که نقد کتاب می نویسد تنها بخشی از شروط لازم برای نقد خوب ترجمه را داراست.

نقد خوب ترجمه بستگی به عوامل متعدد دارد. از جمله این عوامل عبارتند از مخاطب نقد و نوع نشریه ای که قرار است نقد در آن چاپ شود. بدیهی است اگر نقد ترجمه ای از "فاوست" برای چاپ در ضمیمه ادبى نشریه ای غیر تخصصی نوشته می شود برای چاپ در نشریه معتبر دانشگاهی مناسب نخواهد بود و بالعکس. در این جا فرض می کنیم که نقد مورد نظرم - چنان که آرزوی هر منتقدی است - قرار است در نشریه پژوهشی معتبری که خوانندگانی آگاه و شهرتی جهانی دارد به چاپ برسد. به عبارت دیگر فرض می کنیم در این نوع نقد از آن نوع موافقی که بر سر راه منتقدان مطبوعاتی وجود دارد خبری نیست. فرض می کنیم جایی به اندازه دو یا سه صفحه به این نقد اختصاص داده شده، یعنی جایی اندک بیشتر از جای اختصاص داده شده به نقد کتاب در مجله ای مثل ضمیمه ادبى تایمز.

مشکلی را که در ابتدای مقاله مطرح کردم اکنون می توان به گونه ای دیگر بیان کرد: در محدوده صفحاتی که به

من اختصاص داده شده چگونه می‌توانم مفید ترین و بیشترین اطلاعات لازم را بگنجانم؟ برای یافتن پاسخی به این سؤال می‌توان از خود پرسید مخاطبان به چه جنبه نقد علاقه مندند. مخاطب ممکن است دانشجویان زبانهای خارجه باشند که به دنبال ترجمه اثر ادبی می‌گردند تا خود را برای خواندن اصل اثر به زحمت نیندازند. مخاطب ممکن است اساتید دروس ادبیات تطبیقی باشند که می‌خواهند بدانند که آیا می‌توانند ترجمه مورد نظر را به دانشجویان خود توصیه کنند، و یا این که خودشان لازم است آن را بخوانند. بدیهی است که منتقد می‌تواند اطلاعات مفید فراوانی به این افراد بدهد. بعضی از این اطلاعات بدون شک از نوع اطلاعاتی است که فرد انتظار دارد در نقد کتاب بیابد. اما همچنان که قبلاً گفتم، بخش اصلی کار من به عنوان منتقد قضاوت صحیح در مورد نحوه عملکرد مترجم است. در این جا داوری من درباره کیفیت ترجمه اهمیت بسیاری دارد. غالب کسانی که مایلند ارزش کیفی ترجمه‌ای را بدانند خود قادر به داوری درباره آن ترجمه نیستند زیرا با زبان اصل اثر آشنایی کافی ندارند.

منتقد در داوری خود با مشکلات بسیاری روبروست، اما این مشکلات لاینحل نیستند. برای مثال منتقد نباید در داوری خود به گفتن این که ترجمه‌ای خوب است یا بد بسنده کند. منتقد باید دلایل مبسوط خود را که به چنین داوری منجر شده ذکر کند تا نقد او مورد توجه خواننده واقع شود. البته منتقدان داوری خود درباره ترجمه‌ها را با صفات دقیق تری غیر از صفات عام "خوب" و "بد" بیان می‌کنند. برخی از این صفات عبارتند از: صحیح، واضح، ناشیانه، یکدست، درست، مبهم، آزاد، زیبا، نارسا، گسیخته، نادرست، عالمانه، تحت اللفظی، آبکی، فضل فروشانه، رسا، مغلق، مناسب، نامناسب، سلیس، تصنعی و غیره. طی آن مخاطبان نقد بسیار علاقه‌مندند ببینند در اثبات صفاتی که به ترجمه نسبت داده‌ام چه دلایلی می‌آورم. به علاوه در محدوده همین دو سه صفحه ممکن است فرصتی پیدا کنم تا در مورد نحوه برخورد مترجم با برخی از مشکلات عام ترجمه اظهار نظر کنم. برای مثال نشان بدهم که مترجم تا چه حد از عهده ترجمه اعلام، لغات منسوخ و یا فرهنگ بسته (مخصوصاً در مورد شعر)، قالبهای آوایی و قافیه‌ها بر آمده است. یک راه خوب برای بحث درباره برخی از این مشکلات عام، مقایسه ترجمه مورد نقد با ترجمه یا ترجمه‌های دیگر همان متن است. چند خط از ترجمه که بدرستی انتخاب شده باشد می‌تواند معرف کل ترجمه باشد. و بالاخره مترجمان در مقدمه‌ای که بر ترجمه خود می‌نویسند خود اغلب آن جنبه‌هایی از کار را که نقاط ضعف و قوت خود می‌دانند بیان می‌کنند. این نقطه می‌تواند شروع خوبی برای منتقد باشد.

در ظاهر به نظر نمی‌رسد که چیزی بتواند مانع از آن شود که منتقد با وجدان نقدی مفید و منصفانه بنویسد. درست است که منتقد نمی‌تواند در مورد تمامی جملات ترجمه اظهار نظر کند و تمامی مواردی را که مترجم، ماهرانه یا ناشیانه ترجمه کرده بیاورد، اما بواقع کسی هم چنین انتظاری از او ندارد. توقع منطقی که مخاطب از او دارد این است که منتقد که به حسب ادعا هم به زبان مبدأ و هم به زبان مقصد و نیز به بافت ادبی که ترجمه در چارچوب آن صورت گرفته آگاه است، در مورد کیفیت کار مترجم سنجیده داوری کند. اگر کار مترجم اوج و حسیضی دارد (و اغلب نیز چنین است) از منتقد انتظار می‌رود این دوگانگی رانشان دهد و بالاخره بگوید که آیا کار مترجم در مجموع از کیفیت خوبی برخوردار است یا خیر.

باتوجه به آنچه تاکنون گفتم اکنون می‌توانم توصیه کنم که در نقد ترجمه برای بحث درباره کیفیت کار مترجم و گنجاندن اطلاعاتی از نوع اطلاعات مندرج در نقد کتاب چه میزان اهمیت باید قابل شویم. توصیه من از این قرار است: به طور کلی در نقد، اطلاعات مربوط به اصل اثر باید به حداقل رسانده شود. برای مثال ضرورتی ندارد برای دانشجویان یا اساتیدی که نقد ترجمه‌ای از آثار گوته را می‌خوانند توضیح بدهیم که فی‌المثل گوته شاعر شهیر

آلمانی بود. البته ممکن است این حکم کلی استثنا بردار باشد. برای مثال در نقد ترجمه‌ای که از کتابی گمنام صورت گرفته، گنج‌نیدن اطلاعاتی از نوع اطلاعات مندرج در نقد کتاب ممکن است کاملاً برای مخاطب مفید واقع شود.

نقد ترجمه اغلب خیلی بد نوشته می‌شود. بسیاری از نقدهای ترجمه که در بیست سال گذشته در امریکا به چاپ رسیده به درد هیچ کس نمی‌خورد. عموم این نقدها هم حاوی اطلاعات بی‌ربطند و هم کار مترجم را منصفانه داوری نکرده‌اند. قبل از ذکر مواردی در اثبات این ادعا، بی‌مناسبت نیست به اجمال توضیح بدهم که چگونه منتقدین به خطا می‌روند.

نقدهای ترجمه که اخیراً در امریکا به چاپ رسیده دواشکال عمده دارد. اولین اشکال آنها اشکالی است که من آن را ناشی از تأکید نابجا می‌دانم. این اشکال در مواردی به وجود می‌آید که منتقد بی‌آنکه ضرورتی احساس شود اطلاعات مبسوطی درباره اصل اثر می‌دهد اما در مورد شیوه کار مترجم نظری ابراز نمی‌کند. بخش عمده ترجمه‌های ادبی که این روزها به بازار می‌آیند ترجمه انگلیسی آثار کلاسیک سایر ملل هستند. نقدی که گرفتار این تأکید نابجا است به خواننده‌ای که وقت کافی برای خواندن ترجمه ندارد کمک چندانی نمی‌کند تا بتواند تصمیم بگیرد که آیا ترجمه را بخواند یا نه، یا این که کدام ترجمه را از میان سایر ترجمه‌های موجود یک اثر ادبی برگزیند. دومین اشکال عمده در نقدهای ترجمه ناشی از اشتباهی بنیادی است. این اشکال از اشکال اول مهمتر است زیرا هم در اعتبار حرفه مترجمی تردید ایجاد می‌کند و هم ناخواسته کار مترجم را تخطئه می‌کند. این اشکال، شکل‌های گوناگونی دارد اما معمولاً به شکل نتیجه قیاس زیر ظاهر می‌شود:

(۱) ترجمه یک اثر ادبی در اختیار ماست. (۲) ترجمه رضایت بخش آثار ادبی غیر ممکن است. نتیجه: بنابراین ترجمه‌ای که در اختیار ماست رضایت بخش نیست.

عموم منتقدان ترجمه بر این باورند که آثار ادبی از بعضی جهات غیر قابل ترجمه‌اند. وارد شدن در این بحث، یعنی مشخص کردن این که اثر ادبی از چه جهات غیر قابل ترجمه است از حوصله این مقاله خارج است. نکته مهم این است که چنین بحثی ممکن است ربطی به ارزش کار مترجم نداشته باشد. این بحث که آیا نقد مطلوب یا نامطلوبی از ترجمه صورت گرفته فقط وقتی معنی پیدا می‌کند که مترجم با ابزاری که در اختیار داشته می‌توانسته به شکل دیگری عمل کند.

مواردی را که به عنوان دلیل ذکر می‌کنم از بخش نقد ترجمه سالنامه زیر بر گرفته‌ام:

#### Year Book of Comparative and General Literature

این سالنامه که از سال ۱۹۲۵ منتشر می‌شود نشریه پژوهشی معتبری است که شهرت جهانی دارد و خوانندگانش را محققانی آگاه تشکیل می‌دهند، مخاطبانی که احتمالاً آرزوی هر منتقدی هستند. اندازه نقدهایی که در این سالنامه به چاپ می‌رسد عموماً برابر اندازه‌ای است که در ابتدای مقاله فرض کردم، یعنی حدود دو تا سه صفحه. از اولین سال انتشار این سالنامه تا سال ۱۹۶۷ حدود یکصد و پنجاه نقد در این نشریه چاپ شده و تقریباً در نیمی از این نقدها اشکال نوع اول و در تعداد بسیاری از آنها نیز اشکال نوع دوم به چشم می‌خورد. از این گذشته، این نقدها معجون حیرت‌آوری از اطلاعات و اظهار نظرهای نامربوطند. به‌طور کلی کیفیت نقدهای ترجمه که در این سالنامه به چاپ رسیده از کیفیت نقدهای ترجمه منتشر شده در سایر نشریه‌ها پایین‌تر نیست. برعکس نقدهای ترجمه این سالنامه در مجموع در شمار بهترین نقدهای ترجمه‌اند که در امریکا به چاپ می‌رسند. ذکر این نکته نیز بجاست که اشکالات موجود در این نقدها نتیجه دستورالعمل‌های تجویزی سردبیر نیست. در تحقیقی که از هیأت تحریریه این سالنامه به عمل آمد، معلوم شد که منتقدان در تصمیم‌گیری درباره مضمون کلی نقدهایشان کاملاً آزاد بوده‌اند.

برای جلوگیری از خطای تأکید نمی‌توان قوانین جزمی وضع کرد اما شاید بتوان این حق را به سردبیر داد که از منتقد بخواهد در نقد ترجمه آثار کلاسیک سایر ملل لاقابل تفسیری در مورد کیفیت ترجمه آن آثار ارائه دهد.

مشکل دوم چنان که گفتم ناشی از این توجیه تسکین دهنده است که هر ترجمه‌ای به دلیلی رضایت بخش نیست و این نارضایتی را می‌توان به حساب ناتوانی مترجم در کارش گذاشت. حتی اگر ترجمه‌ای پیدا نشود که بتوان عیوب کار مترجم را به وضوح در آن نشان داد، باز منتقدان با استناد به همان فرض اولیه درباره کیفیت کار مترجم قضاوت کرده و ترجمه را رضایت بخش ندانسته‌اند.

جان.م. هیل در نقد ترجمه کوهن از *دون کیشوت* می‌گوید: بهترین بخش‌های کار سروانتس غیر قابل ترجمه‌اند. "وی سپس با استناد به این حکم کلی خود می‌افزاید که پژوهشگران و مردم اسپانیایی زبان احتمالاً ترجمه کوهن را نخواهند پسندید. او به سؤال خود درباره این ترجمه چنین پاسخ می‌دهد: "آقای کوهن تا چه حد در کارش موفق شده است؟ پاسخ به این سؤال طبعاً بستگی به دیدگاه خواننده دارد." با این سؤال و جواب آقای هیل نقش خود را به عنوان منتقد ندیده می‌گیرد و در پایان با اعتماد کامل خواندن این ترجمه را به عموم خوانندگان توصیه می‌کند. فاستر بلیز دلیل می‌نویسد: ترجمه به سبب ماهیتش هرگز به پای اصل اثر نمی‌رسد. در نقدهای دیگر این نکته با عبارات دیگری بیان شده است: ترجمه‌ها در حق اصل اثر ظلم روا می‌دارند.

در نتیجه این طرز نگرش، نظر نسبتاً بدبینانه‌ای در مورد حرفه مترجمی به وجود آمده است. کارل ویمار می‌نویسد: "مترجم از بخت بلندی برخوردار نیست"، و رنال هال در نقد دو ترجمه از *کمدی الهی* داتنه می‌گوید: از آنجا که همگان می‌پذیرند که ترجمه شعر غیر ممکن است و هر چه عظمت شاعر بیشتر باشد کار ترجمه شعرش دشوارتر است، این تمایل در منتقد به وجود می‌آید که همه ترجمه‌های *کمدی الهی* را ترجمه‌هایی بد بدانند.

امابه حقیقت نزدیکتر است اگر - بی آنکه تردید را یکسره کنار بگذاریم - بگوییم بیشتر ترجمه‌های *کمدی الهی*، این سرآمد سروده‌های بلند، ترجمه‌های خوبی هستند. مترجم انگلیسی زبان که تحت تأثیر زیبایی این اثر قرار نگرفته و نبوغ داتنه را درک نکرده باشد بعید است بتواند این اثر را به انگلیسی برگرداند.

ظاهراً آقای هال متوجه شده که در فرض اولیه اشکالی وجود دارد، چون به موجب آن فرض، این همه رنج که در ترجمه‌های *کمدی الهی* به زبانهای مختلف کشیده شده بی حاصل می‌شد.

متأسفانه نظریه خود او هم که می‌گوید به حقیقت نزدیک تراست، به نظر نمی‌رسد درست باشد. ممکن است مترجمی تحت تأثیر زیبایی اصل اثر قرار بگیرد و نبوغ مؤلف را نیز درک کند ولی باید دید در عمل چگونه ترجمه‌ای ارائه می‌کند.

داوری سنجیده منتقد درباره کیفیت کار مترجم برای خواننده نقد بسیار مفید است. اما منتقد علاوه بر این برای اثبات ادعای خود باید شواهدی از ترجمه نقل کند. برای مثال اگر منتقد ادعا می‌کند که تمامی ترجمه یا بخش اعظم آن از ترجمه‌ای دیگر سرقت شده یا این که ترجمه نه از روی متن اصلی بلکه از زبانی واسطه صورت گرفته باید حتماً دلایلی ذکر کند. منتقد از نسبت دادن صفات به مترجم یا ترجمه طرفی نمی‌بندد. برای مثال رابرت آل. جکسون به مترجم کتاب *خانه اموات* اثر داستایوسکی نسبت "کلاهدردار" می‌دهد. ایراد اخلاقی آقای جکسون این است که ترجمه بدون مراجعه به متن روسی صورت گرفته است. ذکر این نکته شاید بی‌مناسبت نباشد که مترجمی که در ترجمه اثری تیت خیر دارد لزوماً ترجمه خوبی به دست نمی‌دهد و برعکس انگیزه‌های منفعت طلبانه ناشر یا مترجم همیشه به ترجمه‌های بد منتهی نمی‌شود.

در همین مورد به اظهارات آقای میشل در نقد ترجمه‌های پروفیسور الیس فرمر از سه نمایشنامه ایسن توجه

کنید:

ترجمه‌های جدید آثار ایسن صحیح و قابل قبول هستند اما آیا ترجمه این آثار لازم بود؟ آیا صرف وقت و زحمت بسیار برای ترجمه این آثار قابل توجیه است؟ فکر می‌کنم اگر پروفیسور فرمر ویرایش ترجمه‌های نمایشنامه‌های منشور آرکر را بر عهده می‌گرفت خدمت بیشتری به ادبیات می‌کرد، به‌علاوه وقت گرانباهش را هدر نمی‌داد.

این که ترجمه یک اثر ادبی ضرورت دارد یا ندارد بحث دیگری است. در این جا نکته اخلاقی که آقای میشل عنوان می‌کند مناسبی ندارد. آقای میشل نمی‌گوید که ترجمه مجدد آثار ایسن ضرورتی نداشته، بلکه اظهار تأسف می‌کند که چرا پروفیسور فرمر وقتش را صرف انجام کار دیگری نکرده است. این توصیه برای هیچ‌کس مگر (احتمالاً) شخص پروفیسور فرمر جالب نیست؛ توصیه‌ای که نه تنها از جنبه اخلاقی قابل دفاع نیست بلکه تا حدی دخالت در کار دیگری هم هست.

آخرین نمونه‌ای که ذکر می‌کنم نقد آرتور برکهارد بر ترجمه انگلیسی زیدل از یکصد شعر گوته است. در این نقد آقای برکهارد می‌نویسد:

مویتره‌هاپت توصیه می‌کند "هرگز ترجمه نکنید. ترجمه درک را می‌کشد". دکتر جانسن می‌گوید "کسی که نبوغش به اندازه نبوغ صاحب اثر نیست نباید سعی کند اثر او را ترجمه کند". رابرت بریجز بعد از بررسی ترجمه انگلیسی یکی از آثار دانته با ناباوری فریاد می‌زند: آیا می‌توان آن را به چیزی جز ظروف سفالی شکسته تشبیه کرد. به نظر سروانتس ترجمه به پشت پرده‌ای نقش دار می‌ماند که طرح را می‌نمایاند اما بدون وضوح و از پشت انبوهی نخ. شاید دانته که بعدها بند توکروچه نظریه‌اش را پذیرفت حق داشت که می‌گفت ترجمه اشعار خوب غیر ممکن است. ما فقط می‌توانیم خاضعانه امیدوار باشیم که مترجمان این دواصل را راهنمای کار خویش قرار دهند: وفاداری به نویسنده و (از نظر سبک) روان بودن زبان. گوته شخصاً معتقد بود مترجم کسی است که از پشت پرده زیبایی می‌نمایاند و شما را بی‌قرار دیدن زیبایی آنسوی پرده کند.

دیدن چنین اظهار نظرهای کلی در نقد ترجمه واقعاً تعجب آور است. نقل این قبیل اظهارات در نقد ترجمه نوعی فضل فروشی بی حاصل است و آنها را فقط می‌توان به عنوان عباراتی تزئینی در مقدمه نقد پذیرفت. به نظر من بحث درباره این مسأله که چرا نقد ترجمه بنویسیم بحث مفیدی است. نقدی که هیجده سال قبل نوشته شده مسلماً نقدی قدیمی است و لاقلاً، تا آنجا که به نقد ترجمه مربوط می‌شود، ضرب المثل "گذشته‌ها گذشته" چندان هم بی حکمت نیست. تحقیقات نشان می‌دهد که طی سالها، برخی اشکالات در نقدهای ترجمه تکرار شده‌اند. ارائه توصیه در مورد چگونگی نوشتن نقد ترجمه ممکن است کسانی را که تازه به نوشتن نقد روی آورده‌اند از تکرار اشتباه بازدارد و در نهایت مخاطبان می‌توانند نقدهای مفیدتری بخوانند. به‌علاوه پای حیثیت شخصی مترجم نیز در میان است. وجود نقدهای سنجیده ترجمه موجب اعتلای کار مترجم می‌شود و در نهایت این تصور رایج را که مترجم پروانه‌ای بی دست و پاگرد چراغ است از اذهان پاک می‌کند.